شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۳شنبه

سال پانزدهم
۴ مهر ۱۴۰۲
۱۰ ربیع‌الاول ۱۴۴۵
شماره ۴۰۴۲

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
● سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
● دفتر مرکزی: ۳۷۲۸۸۸۸۱ - ۵
● نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
● روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

۳۱٪	رطوبت هوا	↑۱۳°	↓۲۶°
صبح ۱۳		ظهر ۲۲	
عصر ۲۳		شب ۱۹	

اوقات شرعی مشهد

● اذان ظهر ۱۱:۲۲:۵۷ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۰:۴۹
● غروب آفتاب ۱۷:۲۳:۲۴ ● اذان صبح فردا
● اذان مغرب ۱۷:۴۱:۳۶ ● طلوع آفتاب فردا

اول شخص

شهید غریب*

یادی از شهید مهندس، محمدجواد تندگویان، هم‌زمان با سالروز انتصاب او به وزارت نفت که ۴۰ روز بیشتر دوام نداشت

نویسنده: آزاده چشمه سنگی

جعفر تندگویان، پدر محمدجواد تندگویان در میدان بهارستان تهران کفش‌فروشی داشت. محمدجواد هم مثل خیلی از نوجوانان دیگر، بیشتر اوقات فراغتش را در کنار پدر سپری می‌کرد. آمد و شد او در یکی از سیاسی ترین

نواحی پایتخت، رفته رفته او را به تحولات اجتماعی حساس کرد. با قیام ۱۵ خرداد هم، در حالی‌که سیزده سال بیشتر نداشت، به دنبال کردن نهضت و آرمان‌های امام(ره) راغب شد تا آنجا که پس از قبولی در رشته مهندسی پتروشیمی دانشگاه نفت آبادان، با دعوت از شخصیت‌هایی همچون مرتضی مطهری، علی شریعتی و محمدتقی جعفری از سوی انجمن اسلامی دانشجویان، فعالیت‌های استکبارستیزانه‌اش را در قالب آگاه‌سازی اقشار گوناگون ادامه داد. درسش در آبادان که تمام شد موفق شد تا در پالایشگاه نفت تهران مشغول به کار شود، اما با گسترش فعالیت‌های انجمن اسلامی دانشکده نفت آبادان، با فشارهای ساواک از محل کارش اخراج شد و در آبان ۱۳۵۲ نیز برای نخستین بار زندان‌های ساواک را به مدت یک سال تجربه کرد. پس از آزادی، بی‌آنکه ذره‌ای مأیوس شود، تحصیلات خود را در مقطع کارشناسی ارشد مدیریت بازرگانی به پایان رساند و با پیروزی انقلاب اسلامی، به مدت یک سال مدیریت یکی از شرکت‌های بزرگ تولید لوازم خانگی فعلی را در دست گرفت. مدتی بعد از سوی وزیر نفت وقت به عنوان قائم مقام وزیر در آبادان و عضو اصلی کمیسیون پاک‌سازی نفت آبادان منصوب شد و در تیر سال ۵۹ نیز مناطق نفت خیز جنوب به او واگذار شد. در ادامه به دنبال عملکرد تحسین برانگیز او در سمت های گوناگون، سوم مهر سال ۵۹ از سوی محمدعلی رجایی، نخست وزیر وقت برای تصدی وزارت نفت به مجلس شورای اسلامی معرفی شد و رأی اعتماد گرفت. در مدت یک ماه و چند روز وزارت، برای نظارت مستقیم و کمک به حل مشکلات کارکنان، چندین بار به مناطق جنوب و آبادان سفر کرد تا آنکه در سفر آخر خود (۹ آبان ۵۹) که به قصد دل جویی از کارکنان و بررسی وضعیت پالایشگاه به طرف آبادان می رفت در جاده ماهشهر از سوی نیروهای رژیم بعث عراق به همراه دو تن از معاونان و محافظانش محاصره شد و به اسارت درآمد. این در حالی بود که بنا بر قوانین بین المللی از مصونیت دیپلماتیک برخوردار بود، اما طرف عراقی بر این اصل بی اعتنایی کرد. پس از آن در سال ۶۱ دولت عراق طی یک ادعای دروغین اعلام کرد مهندس تندگویان در سلول اش خودکشی کرده است. با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران، جنگ تمام شد. اسرا به وطن بازگشتند، اما همچنان خبری از محمدجواد تندگویان نشد.

بنابراین در آذر سال ۱۳۷۰، یک هیئت پیگیری متشکل از اعضای خانواده او به همراه یک پزشک معتمد عازم بغداد شدند و پس از نبش قبر، پیکر شهید تندگویان را با برخی نشانه ها از جمله آثار شکنجه در زندان های ساواک، شناسایی کردند و از هویت او اطمینان یافتند. پزشکی قانونی، از جراحات فراوان در اثر شکنجه های اسارت خبر داد و سن شهادت را کمتر از ۳۷ سال تخمین زد. پیکر این شهید دلاور و غریب، سرانجام پس از طواف در نجف، کربلا و کاظمین در آذر سال ۱۳۷۰ از مرز زمینی خسروی به وطن بازگشت و به خاک سپرده شد در حالی که بر روی سنگ مزار او تاریخ شهادت خالی است و تنها به تاریخ اسارت او اشاره شده است.

(*عنوانی که از سوی رهبر معظم انقلاب به شهید تندگویان نسبت داده شد)

بریده کتاب هایی با محوریت زندگی شهید تندگویان

حکایت آن مرد غریب

«چند ماهی بود که جواد اسیر شده بود. یک شب مثل الآن که بیدارم و می نویسم، بیدار بودم و کتاب می خواندم. می خواندم، اما حالم طور دیگری بود. خودم هم نمی دانستم که چرا این طور شده‌ام. ناگهان صدایی برخاست. صدایی که از دور دست‌ها بود... مخاطب آن صدا من بودم. من که هر روز و هر ساعتم با جواد می گذشت. جوادی که دیگر نبود و دائم با خود کلنجار می رفتم که: خدایا! حالا عراقی ها چه بلایی سر او می آورند؟ می زنندش؟ شکنجه‌اش می کنند؟ هِی به خود می گفتم کاش من هم با او بودم. کنارش بودم. اما صدا آرامم کرد. مثل آب سردی بود که بر روی آتش ریخته باشند. از آن شب به بعد بود که فهمیدم جواد دیگر هرگز باز نخواهد گشت و من هم او را برای همیشه از دست داده‌ام...»

زنده عشق

«قصه اسارت و شهادت او، قصه مهجوری و مشتاقی است. سرباز انقلاب با اسارت و شهادت خود ماجرای مظلومیت ملت ایران را به گوش همگان رساند و پیکر درهم شکسته او که به خاک ایران اسلامی بازگشت، سندی از درنده خویی و کژاندیشی کسانی است که سال ها است بر آن اند تا این آتش مقدس را خاموش کنند و اراده حضرت احدیت بر آن قرار گرفته که این چراغ روشن بماند و سراج منیری باشد، فرا راه همه آن ها که به حرمت انسان عشق می ورزند. راهی که او فرارویمان گشود، هم چنان ما را به رفتن می خواند، که ماندن به رکود پیوندد و این مهاجر قبیله ایمان، همیشه خواهان رفتن بود.»

چرا توقف کنم؟

تا وقتی چراغی روشن است

نویسنده و روزنامه نگار: حبیبه جعفریان

دوستم دو تا جوجه اردک دارد. دوستِ دوستم یک سگ کوچولو دارد. یکی شان سگ و گربه، با هم دارد. یکی شان آکواریوم دارد با هفت، هشت جور ماهی. یکی شان سنجاب دارد. یکی شان طوطی دارد. خواهرم لاک پشت دارد. آن یکی خواهرم دو تا فنچ داشت که الان آورده تحویل مادرم داده. خودم به همه این ها فکر کرده‌ام اما ...

آن دوستم که جوجه اردک دارد باید یک ظرفی، حوضی، لگنی پر از آب، دم دست داشته باشد که این ها شیرجه بروند توش و حداقل روزی یکی دو ساعت آن جا بال بال بزنند و آب به هم بپاشند وگرنه چربی زیر پوستشان فلان می شود و در بزرگ سالی بلاهایی سرشان می آید. تازه یکی دو ماه دیگر همین نیاز مبرم را به لجن خواهند داشت. حالا دوستم در خانه پنجاه متری اکباتان از کجا می خواهد لجن فراهم کند نمی دانم.

آن یکی که سنجاب دارد باید دائم یک چیزی بگذارد دم دست این که بجود وگرنه دندان هایش به شکل بی رویه‌ای بزرگ می شود و فرو می رود توی لثه پایینی و حیوان به فجیع ترین شکلی جانش را از دست خواهد داد. این چیز مشخصا قند هم نباید باشد چون این ها انسولین ندارند یا خیلی کم دارند و اگر قند بخورند در زمانی کوتاه، دیگر هیچ کدام از این زیبایی هایی که ما می بینیم را نخواهند دید. ایضا درباره گربه ها. گربه آن یکی دوستم که سگ هم دارد همین طوری کور شد و رابطه این دو تا حیوان که از اول هم پیچیده بود اساسا وارد دور عجیب و جدیدی شد و البته زندگی دوست من هم، که نمی دانم اصولا از اول چرا به چنین جاه طلبی ای دست زده. اینکه یک سگ و گربه را با هم توی خانه نگه دارد. چی را می خواسته ثابت کند؟

مامان قفس فنچ ها را تمیز می کند. بعد از توی حیاط برشان می دارد می برد تو حیاط خلوت. یک پارچه مشکی هم می اندازد روی قفسشان که خوابشان ببرد. می گوید: «تا چراغ ها روشن است و ما بیداریم این ها فکر می کنند روز است. نمی خوابند. این را که می اندازم روشان اگر سر و صدا هم باشد می خوابند.»

بعد ظرف آبی که از یک ساعت پیش کنار گذاشته تا کلرش برود می آورد برای لاک پشت فائزه که دارد توی آبِ مانده‌ای که کاهو و سیب زمینی هم توش شناور است شالاپ شلوپ می کند. از آب که درش می آورند اول قایم می شود توی لاکش. بعد سرش را یواش درمی آورد و تندتند راه می افتد سمت در. مامان می گوید: «بگیرش که خودش را زیر مبل ها گم و گور نکند». می گویم: «فکر کنم من برای همین آخرش بین سنجاب و فنچ و لاک پشت و گربه و سگ، گل و گیاه را انتخاب کردم. گل ها حداقل راه نمی روند.» مامان می گوید: «هیچ فرقی نمی کند. اگر فکر می کنی با انتخاب گلدان خودت را راحت کرده‌ای خیال خام کرده‌ای. سنگ هم مراقبت می خواهد. مسئولیت دارد. این خانه را یک هفته ولش کنی بروی خراب می شود رویسرت.»

ولی آدم یک وقت هایی دلش می خواهد رها کند. دلش می خواهد هیچی نباشد که نگرانش باشد. حداقل یک شبانه روز در هفته. هر انسانی با وجود نیاز مبرم به همدم و مونس به نظرم به یک شبانه روز بی مسئولیتی و بی توجهی در هفته احتیاج دارد. ندارد؟ به خودخواهی هم ربطی ندارد. فقط یک شبانه روز، و گیاه ها تنها موجودات زنده‌ای هستند که با وجود یک شبانه روز بی توجهی و بی مراقبتیِ محض، هیچ بلایی سرشان نمی آید.

ولی وای به حال آن روزی که بیاید. یعنی یکی شان گوشه برگی اش یا گلی اش کج شود یا زرد شود یا بپلاسد یکی مثل من خودش را از ملامت بابت بی توجهی یا ندانم کاری یا بی مسئولیتی خسته و خوار خواهد کرد.

بعضی وقت ها که مادرم از دست یکی از ماها دلگیر است و درد دلی سربسته پیش آن یکی یا خودم می کند، وقتی بهش می گویم: «مامان ول کن این بچه ها را. بچه اول و آخرش دردسر و غم و غصه و ناسپاسی است برای پدر و مادر،» مادرم می گوید: «این را نگو.

مادر باشی این را نمی گویی. من اول و آخرش نفسم بند است به نفس شماها. هر جور که باشید و هر کار که بکنید.» و راست می گوید. و من همیشه از این تصویر، از این ایده غصه می خورم. غصه دار می شوم. نمی دانم از کجایش. از اینکه مادر نبوده‌ام؟ از اینکه مادرم هر چه که بشود ما را خواهد بخشید؟ از ناتوانی‌ام در بی مسئولیتی و مسئولیت پذیری هر دو؟ نمی دانم. این را می دانم که مراقب دیگری بودن یکی از دشوارترین و در عین حال نجات بخش ترین راه ها برای احساس زنده بودن است.

یگان‌های رزمی خراسان

قاب ایستادگی

لشکر ۵ نصر

روزنامه‌نگار: حسین بیات

لشکر ۵ نصر ابتدا به عنوان قرارگاه لشکری ۵ نصر در اسفند ۱۳۶۰ کار خود را شروع می کند. فرمانده قرارگاه همان (شهید) حسن باقری است و حمزه حمیدی نیا که مسئول عملیات منطقه ۴ ثامن الائمه خراسان است، به عنوان پیگیری کننده تشکیل لشکر معرفی می شود. ابتدا برای عملیات بیت المقدس که به آزادسازی شهرهای خرمشهر، هویزه، پادگان حمید و جاده اهواز - خرمشهر منجر می شود، دو تیپ جدید در سازمان سپاه تشکیل می شود. یکی تیپ ۲۱ امام رضا (ع) به فرماندهی (شهید) ولی ا... چراغچی مسجدی و دیگری تیپ جوادالائمه (ع) به فرماندهی (شهید) محمدمهدی خادم الشریعه. هم زمان با عملیات مسلم بن عقیل در مهر ۱۳۶۱ هم دستور تشکیل تیپ سوم سپاه خراسان با نام تیپ امام جعفر صادق(ع) صادر می شود. تیپی که سعید ثامنی پور فرماندهی آن را دارد و (شهید) ابوالفضل رفیعی سیج به عنوان جانشین این تیپ جدید تعیین می شوند. کمی بعد و هم زمان با عملیات محرم در ۱۳۶۱/۱۵/۸ تیپ چهارم سپاه خراسان به نام امام موسی کاظم(ع) به فرماندهی (شهید) نورعلی شوشتری شکل می گیرد که جانشینی او را حسن انجیدنی عهده دار است. وجود این تیپ های خراسانی مقدمه تشکیل یک لشکر خراسانی را به نام لشکر ۵ نصر فراهم می آورد.

لشکر ۵ نصر اولین لشکری است که از رزمندگان استان خراسان و قبل از عملیات والفجر مقدماتی، تشکیل می شود اما چون عملیات در شرف انجام است دستور تشکیل رسمی لشکر و معارفه افراد آن به بعد از عملیات موکول می شود. با این پیشینه است که در ۱۳۶۱/۱۱/۲۵ لشکر ۵ نصر از تجمیع این نیروها در قالب سه تیپ خراسانی شکل می گیرد. تیپ جوادالائمه(ع) به فرماندهی عباس شاملو به عنوان هسته مرکزی این لشکر انتخاب می شود و تیپ های ۲۱ امام رضا(ع) به فرماندهی (شهید) ولی ا... چراغچی و تیپ ۱۸ امام صادق(ع) به فرماندهی سعید ثامنی پور نیز به آن اضافه می شوند. اولین فرمانده این لشکر هم خود حسن باقری است.

پس از باقری که تنها ده روز عهده دار فرماندهی است و به شهادت می رسد، افرادی چون حمزه حمیدی نیا، مرتضی قربانی (از اصفهان)، محمدباقر قالیباف، اسماعیل قاآنی و (شهید) محمدجواد مهدیان پور تا پایان جنگ سکان دار این لشکر در عملیات های مختلف از جمله کربلای ۵ هستند.

شرح شهامت

«شرق بهشت» عنوان اثری از مرحوم ابوالفضل عالی است که سال ۱۳۶۶ با موضوع شهدای دفاع مقدس خلق شد.

سکانس مقاومت

بوی پیراهن یوسف

فیلم سینمایی «بوی پیراهن یوسف» سال ۱۳۷۴ به کارگردانی ابراهیم حاتمی کیا روی پرده سینما رفت. علی نصیریان و نیکی کریمی ایفاگر نقش های اصلی این اثر سینمایی هستند و مجید انتظامی تولید موسیقی فیلم را به عهده داشته است که یکی از ماندگارترین و محبوب ترین موسیقی های متن در بین آثار سینمایی محسوب می شود. «بوی پیراهن یوسف» یکی از محبوب ترین فیلم های ایرانی درباره دفاع مقدس است. این فیلم تأثیر جنگ را بر زندگی چندین خانواده بررسی می کند.

دیده‌بان

قصه نادر در «پل معلق»

کتاب «پل معلق» به قلم محمدرضا بایرامی، اثری دفاع مقدسی است که از سوی نشر افق منتشر شده است. بایرامی برای نگارش این کتاب برنده جایزه قلم زرین شده است.

قهرمان کتاب «پل معلق» سرباز وظیفه‌ای به نام نادر است که ایام جوانی خود را در جبهه سپری می کند. تراژدی زندگی نادر زمانی رقم می خورد که تمام اعضای خانواده‌اش بر اثر بمبارانِ هوایی از سوی ارتش دشمن، شهید می شوند. نادر پس از این حادثه، علاوه بر به دوش کشیدن بار مصیبت، باید با درد عذاب وجدان نیز کنار بیاید. زیرا او کوتاهی خود در انجام وظیفه را عامل موفقیت هواپیماهای دشمن در حمله به شهری می داند که تمام اعضای خانواده‌اش در آن به شهادت رسیده اند.